

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث پیرامون روایتی بود که در مقدمه صحیفه سجادیه نقل شده است. قسمتی که شاهد اصلی ما در روایت است باقی ماند. راوی که متوکل بن هارون است، می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيعَتِنَا...» در ذیل روایت حضرت می‌فرماید هیچ کسی از ما اهل بیت قیام نمی‌کند تا زمان قیام حضرت حجت که آن قیام نهایی و حکومت جهانی حضرت حجت علیه السلام است؛ «لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا» ظلمی را دفع کند و یا حقی را به دست بیاورد، إلا اینکه دو اثر مترتب می‌شود. یک. خودش گرفتار بلا می‌شود: «اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ» بلیه او را در برمی‌گیرد و او را احاطه می‌کند. دو. موجب ناخوش‌آیندی ما و شیعیان ما می‌شود؛ یعنی اسباب زحمت و اسباب گرفتاری برای ما می‌شود. بنابراین بحث در این فراز روایت این است که آیا از این ذیل می‌شود استفاده کرد که بگوئیم هر قیامی قبل از قیام حضرت حجت، باطل و حرام است. یا اینکه معنای دقیق این فراز روایت، چیزی دیگری است.

احتمالات فراز پایانی روایت مقدمه‌ی صحیفه سجادیه

اینجا اولین بحث این است که آیا این روایت در مقام بیان حکم است؛ می‌خواهد یک حکمی را انشاء کند؛ امام صادق علیه السلام، بفرماید چون اثر ندارد، پس جایز نیست؛ بالأخره قیام باید اثر داشته باشد، اگر یک قیامی موجب گرفتاری خود قیام کننده و بلا برای خود قیام کننده باشد و موجب ازدیاد در سختی‌های ما بشود، جایز نیست. چون قیام اثر ندارد، می‌گوئیم در مقام این است که جایز نیست. دومین احتمال اینکه این روایت جنبه خبری دارد! حضرت خبر می‌دهد و می‌فرماید که سلطنت بنی امیه هزار ماه طول می‌کشد و در نتیجه چون بنای خدای تبارک و تعالی این است، لذا تا قیام حضرت حجت، هر کسی قیام کند قیامش موفق نخواهد بود و بلکه موجب گرفتاری خواهد شد.

احتمال اول و دوم

در بررسی روایات قبل، احتمالاتی مطرح نمودیم. مثلاً در روایت «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» [1] یکی از احتمالات قوی این بود که مراد رایتی است که به خودش دعوت کند. یعنی کاری به حق و خدا و حقوق ائمه معصومین علیهم السلام نداشته باشد. اما اینجا نمی‌شود این احتمال را مطرح نمود، چون دعوت به خود مطرح نیست. قیام برای دفع ظلم و برپایی حق و عدالت است؛ «لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا».

احتمال دیگر در دلالت روایات پیشین این بود که قیام به عنوان و داعیه‌ی قیام نهایی و جهانی باشد. ما در روایات قبل این احتمال را خیلی تقویت کردیم. اگر کسی - حتی خود معصوم علیه السلام - قبل از قیام جهانی حضرت حجت علیه السلام - و

قبل از اینکه زمان آن قیام فرا برسد - بخواند قیام جهانی انجام دهد، بر خلاف سنت الهی بوده و به نتیجه نمی‌رسد؛ زمان خاص، امام خاص و شرایط خاص، برای قیام جهانی موضوعیت دارند. این احتمال نیز قابل تطبیق بر روایت مورد بحث نیست. فراز «لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا» این احتمال را هم رد می‌کند. به بیان دیگر از این روایت احتمالی که ما در سایر روایات، اقوی الاحتمالات دانستیم، قابل استنباط نیست. لیدفع ظلماً یعنی در همین بلد خودش حاکم ظالمی هست و می‌خواهد ظلم آن حاکم را از بین ببرد، یا حق را اقامه نماید: «أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا».

حاصل آنکه پیرامون دلالت روایات پیشین پنج یا شش احتمال مطرح نمودیم. دو احتمال فوق - قیام به منظور دعوت به نفس یا قیام جهانی - از سایر احتمالات مهم‌تر هستند. لکن این دو احتمال در روایت محل بحث ما جاری نیست.

احتمال سوم و چهارم

دو احتمال دیگر مطرح است؛ بگوئیم حضرت در مقام انشاء حکم هست. برخی از بزرگان - این احتمال را نپذیرفته - گفته‌اند اگر این روایت بخواند در مقام حکم باشد به این معناست که قیام امام حسین علیه السلام - که در طول همین مدت واقع شده است نیز -، تخطئه بشود؛ در حالی که روایت نمی‌خواهد قیام امام حسین را هم تخطئه کند. اگر ما از این روایت بخوانیم انشاء حکم را استفاده کنیم، نتیجه‌اش تخطئه‌ی خروج و قیام امام حسین علیه السلام خواهد بود. «مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ» قیام‌های پیش از امام صادق علیه السلام - را هم در بر می‌گیرد. یعنی بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ» مگر اینکه این نتیجه را دارد؛ «اصْطَلَكُمُ الْبَلِيَّةُ». لذا نتیجه گرفته‌اند که این روایت در مقام انشاء نبوده و در صدد اخبار است بدین معنا که هر قیامی واقع شود - به حسب ظاهر - به نتیجه‌ای نمی‌رسد و گرفتار بلیه می‌شود؛ «وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشَيْعَتِنَا...». وقتی به عنوان خبری هست دیگر بحثی نیست و از آن تخطئه‌ی قیام امام حسین علیه السلام استفاده نمی‌شود. لکن اگر این ذیل را انشائی معنا کنیم آن وقت مستلزم تخطئه قیام امام حسین علیه السلام می‌شود و لازم می‌آید که - نعوذ بالله - بگوئیم قیام آن حضرت هم جایز نبوده است.

باید توجه داشت که امام حسین علیه السلام به قصد قیام از مدینه بیرون آمدند. و در مکه هم قبل از اینکه به سمت عراق بروند، فرمودند: «مَنْ كَانَ فِينَا بَازِلًا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَائِنَا نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ» [2]

وقتی والی مدینه امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر و چند نفر را دعوت کرد - برای اینکه یزید گفته بود از اینجا بیعت بگیر -، در آن جلسه امام فرمود: «فَقَالَ الْحُسَيْنُ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ سُفْيَانَ» [3] همچنین در وصیت به محمد حنفیه می‌فرماید: «وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِيراً وَ لَا بَطْراً...» [4] البته می‌گویند که وقتی حضرت از مدینه بیرون رفت آیه‌ای که حضرت موسی هنگام بیرون رفتن از شهر خواند را قرائت فرمودند: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» [5]. [6] بلکه به حسب ظاهری همین‌طور بوده ولی حقیقت قضیه قیام و خروج بر علیه حاکم جائز بوده است. حضرت قیام کرد و خروج کرد و همه آنهایی که در دسترس حضرت بودند را برای حضور در این قیام دعوت کردند. قرائن فراوانی بر این مطلب که آن حضرت به قصد قیام از مدینه خارج شدند، وجود دارد. و نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم.

حاصل آنکه اگر ما روایت را انشائی گرفتیم یعنی اگر گفتیم هر چیزی که موجب زیاده‌ی در مکروه ما و شیعیان می‌شود، حرام است. می‌گوئیم کل ما هو موجب لکراهتنا و لکراهة شیعتنا فهو حرام. خصوصاً که کراهت در روایات غیر از کراهت در اصطلاح فقهاست؛ کراهت در روایات غالباً در حرمت هم استعمال می‌شود. لازمه این معنا تخطئه‌ی قیام امام حسین علیه السلام خواهد بود به این بیان که قیام آن حضرت هم جایز نبوده است.

احتمال دوم این است که امام صادق علیه السلام به این مطلب خبر می‌دهند که هیچ قیامی به نتیجه نمی‌رسد. قیام امام حسین علیه السلام هم به حسب ظاهر به نتیجه نرسید و بعد یزید بود و پس از او معاویه بن یزید بود و همینطور ادامه داشت و بعد هم بنی‌العباس آمدند. هیچ زمانی به خود معصوم علیه السلام مجالی برای حکومت داده نشد و آن حق اصلی ائمه معصومین علیهم السلام که عبارت از حکومت بود، به ایشان داده نشد. حالا هم که زمان غیبت کبری است. پس بگوئیم این روایت جنبه‌ی خبری دارد. قیام امام حسین علیه السلام هم «اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا» که بیان انشائی نیست و حضرت خبر می‌دهند که موجب گرفتاری می‌شود. وقتی امام می‌خواهند به صورت خبری بفرمایند هیچ قیامی به نتیجه نمی‌رسد؛ شامل قیام امام حسین علیه السلام هم می‌شود. البته آن حضرت معصوم بوده‌اند و خودشان تکلیف خودشان را می‌دانسته‌اند. در غیر معصومین – و لو به صورت خبری – استفاده می‌شود که قیام در برابر ظلم ظالم، واجب نیست. در بحث از روایات نهی از قیام – که مدتی است از اول سال در همین رابطه بحث می‌کنیم – طرفداران ناهی قیام، دنبال این هستند که بگویند هر قیامی قبل از قیام حضرت حجت، مشروع نیست. یک بحث این است که بگوئیم ما ادله داریم بر اینکه اگر یک جا دیدید ظلمی می‌شود آنجا بر شما واجب است مقابله کنید. مانند ادله جهاد، ادله امر به معروف و نهی از منکر – خصوصاً این آیات امر به معروف و نهی از منکر را که زیاد روی آن تکیه داشتیم –، بگوئیم قبل از قیام حضرت حجت، واجب نیست؛ بعبارة آخری بگوئیم و لو این روایت خبری باشد ولی وقتی امام خبر می‌دهد به اینکه به نتیجه نمی‌رسد، لازمه‌اش این خواهد شد که حتی امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حاکمین، نسبت به آنهایی که حاکم هستند واجب نیست. بگذاریم حکومت کنند و ظلم کنند؛ برای اینکه شیعه محفوظ بماند. برای اینکه شیعه از بین نرود، که مضمون همین روایت است؛ «كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شَيْعَتِنَا...». چون به نظر می‌رسد در تعبیرات بعضی از مخالفین با این قیام‌های قبل از قیام حضرت حجت یک چنین تعبیری وجود دارد.

نتیجه بحث آنکه روایت را نمی‌توان حمل بر معنای انشائی نمود. اگر انشائی بدانیم، لازمه‌اش تخطئه‌ی قیام امام حسین علیه السلام است و حال آنکه نمی‌شود به این لازمه ملتزم شد. پس باید روایت را خبری معنا کنیم. برخی از بزرگان، مثل استاد بزرگوار ما در کتابشان می‌فرمایند وقتی خبری شد، نتیجه‌ی طبیعی قیام‌ها را بیان می‌کند؛ اما دیگر دلالت بر این ندارد که قیام در برابر ظالمین جایز نیست. ایشان می‌فرمایند اگر این روایت را خبری بحث کردیم این روایت یک امر غیبی است که امام از اجدادش تلقی کرده‌اند که کسی که از ما خروج کند، صد در صد پیروز نمی‌شود و گرفتار مصیبت می‌شود؛

فکلامه يشمل خروج الحسين عليه السلام أيضا، فلو كان بصدد التخطئة للخروج لكان مفاد الحديث تخطئة خروج الحسين عليه السلام أيضا. فيعلم بذلك ان المراد بالخبر – على فرض صدوره – ليس هو بيان الحكم الشرعي و ان الخروج جائز أو غير جائز، بل بيان أمر غيبی تلقاه الإمام عليه السلام من أجداده، و ان الخارج مَن لا ينجح مائة بالمائة بحيث لا تعرض له البلية. و المصائب مكروهة للطبع قهرا. و ليس كل مكروه للطبع مكروها أو حراما في الشرع، بل عسى أن تكرهوا شيئا و هو خير لكم و تترتب عليه بركات من جهات اخر. فلا يدلّ ذيل الحديث أيضا على تخطئة الخروج و القيام.[7]

به اعتقاد ایشان اگر ما روایت را خبری معنا کردیم، ذیل حدیث دلالت بر حرمت خروج ندارد؛ بلکه بدین معناست که هر کسی بخواهد با حاکم مقابله کند؛ امکان پیروزی ندارد. ایشان این احتمال را تقویت می‌کنند.

اشکال ما بر سخن ایشان این است که ما دو جور مدعا در مقابل خودمان داریم: یک مدعا می‌گوئیم قیام قبل از قیام حضرت حجت جایز نیست و اصلاً مشروع نیست. در مقابلش این بیان می‌آید که بگوئیم وقتی جمله خبری است، جمله خبری دلالت ندارد که قیام مشروع نیست. ادعای دوم این است که قیام قبل از قیام حضرت حجت واجب نیست و لو شما می‌بینید یک ظالمینی دارند ظلم می‌کنند حاکمینی هم جور می‌کنند، اما برای شما واجب نیست. فلسفه عدم وجوب قیام این است که شیعه محفوظ بماند. در حالی که ما که طرف مقابل این دو مدعا هستیم و می‌گوئیم تا قبل از قیام حضرت حجت اگر در یک جا زمینه مقابله با ظالم – مثل ایران ما – فراهم شد، قیام واجب است. در نتیجه این روایت را اگر خبری هم معنا کنیم، باز ما به نتیجه خودمان نمی‌توانیم برسیم. و نفع آن ادعای دوم – که می‌گفت چون به نتیجه نمی‌رسد پس واجب نیست بلکه برای حفظ شیعه

لزومی ندارد که انسان در مقابل ظالم قیام کند، تمام می‌شود. در حالی که ادعای ما این است که اگر دیدیم ظالمی ظلم می‌کند، باید در مقابلش قیام کنید.

ظاهر این است که این روایت خبری است. چنانکه اشاره شد برخی از اساتید ما می‌گویند وقتی روایت خبری شد خیال ما راحت می‌شود و می‌گوئیم حضرت می‌گویند بدانید اگر قیامی واقع شد صد در صد به نتیجه نمی‌رسد و گرفتاری‌های فراوانی در آن هست. قیام جمهوری اسلامی هم صد در صد به این معنا که هیچ خونی ریخته نشود، هیچ گرفتاری‌ای نشود، نبود. بسیاری از علما و مردم شهید شدند و زندانی شدند و تبعید شدند، بعد هم به قدری جوانان مملکت قبل از انقلاب در زندان‌ها و سیاه‌چال‌ها به شهادت رسیدند تا اینکه به یک نتیجه رسید. یعنی اینطور نبود که نجات مطلق باشد. الآن هم که چهل و چند سال دشمنان اسلام و این نظام دست از سر این کشور برنمی‌دارند. بگوئیم امام این خبر را می‌دهد که اصطلاح بلیه می‌شود و اگر بتوانید تحمل کنید، حرمت از آن استفاده نمی‌شود. عرض ما هم این است که روایت خبری است، بنابراین از این روایت استفاده می‌شود که چون قیام به نتیجه نمی‌رسد، لااقل دیگر وجوب ندارد!

احتمال پنجم

احتمال دیگری در این روایت وجود دارد و آن این است که در این روایت اساساً بحث غیر اهل‌بیت مطرح نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید اگر ما اهل‌بیت یعنی خود ائمه معصومین، نه وابستگان آنها، اهل‌بیت در اینجا یعنی خود ائمه، اگر ما ائمه خروج کنیم، این قیام موجب بلیه و کراهت ما و شیعیان ما می‌شود. طبق این معنا، بیان حضرت موضوعاً شامل قیام غیر ائمه نمی‌شود. توضیح مطلب آنکه یک وقت می‌گوئیم اهل‌البیت یعنی شیعیان؛ «مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» یعنی شیعه. که بحث شد اگر اخباری بگیریم یا انشائی بگیریم که اشکالاتی که بیان شد را دارد. اما وقتی مراد از «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»، ائمه علیهم السلام شد، جمله خبریه خواهد بود و خبر می‌دهد که قیام امام حسین هم موجب بلیه شد. مگر چند سال بعد نریختند مدینه را کن فیکون نکردند؟! هر چند به حسب الواقع حضرت پیروز شدند اما به حسب ظاهر، حضرت شکست خوردند، فرزندان و اصحابش به شهادت رسیدند. چه بلیه‌ای از این بالاتر؟! پس نتیجه این شد که این روایت؛ اولاً خبری است و ثانیاً مراد اهل‌البیت علیهم السلام، ثالثاً منافاتی با خروج امام حسین علیه السلام هم ندارد. امام صادق می‌فرماید تنها قیامی که گرفتار بلیه نمی‌شود و به نتیجه‌ی صد در صد می‌رسد، قیام حضرت حجت علیه السلام است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. شیخ حر عاملی، وسائل، ج 15، ص 52.

[2]. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج 2، ص 29.

[3]. ابن نما حلی، مثير الأحزان، ص 25.

[4]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 44، ص 329.

[5]. قصص / 21.

[6]. محمد بن محمد مفيد، الارشاد، ج2، ص35.

[7]. حسينعلى منتظرى، دراسات فى ولاية الفقيه، ج1، ص225.